

به نام خداوند جان و خرد

هوش مالی

یک میلیارد را داشته باشید

مترجم:
سمانه فلاح

شاهکاری از
رابرت کیوساکی



سرشناسه: کیوساکی، رابرت، 1947 - م.
Kiyosaki, Robert
عنوان و نام پدیدآور: هوش مالی یک میلیاردر را داشته باشید/رابرت کیوساکی؛ مترجم سمانه فلاح.
مشخصات نشر: تهران: طاهریان، 1392.
مشخصات ظاهری: 272 ص، جدول
شابک: 978-600-6235-41-7
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Rich dad's increase your financial IQ: get smarter with your money
عنوان دیگر: هوش مالی خود را افزایش دهید به همراه پول خود باهوش تر شوید.
موضوع: امور مالی شخصی - دستنامه‌ها
شناسه افزوده: فلاح، سمانه، 1364 - مترجم
رده بندی کنگره: ب 1392 9ه9ک/179 HG
رده بندی دیویی: 332/02401
شماره کارشناسی ملی: 3295089



«هوش مالی یک میلیاردر را داشته باشید»

● مترجم: سمانه فلاح

● ناشر: انتشارات طاهریان ● نوبت چاپ: اول ● سال چاپ: 1392 ● تیراژ: 1100 جلد

● طرح جلد: آرزو خسروپور ● قیمت: 12000 تومان

شابک: 978-600-6235-41-7

آدرس: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان لبافی نژاد، پلاک 266، طبقه چهارم، واحد 11

تلفن: 66492733 تلفکس: 66974152

برای شرکت در قرعه‌کشی خوانندگان مجموعه کتاب‌های به سوی موفقیت، لطفاً حتماً

عدد 1 را به شماره 1000066492733 ارسال کنید تا یکی از برندگان ما باشید.

فهرست:

مقدمه

آیا پول شما را ثروتمند می‌کند؟



پاسخ این سؤال «خیر» است. پول به تنهایی نمی‌تواند شما را ثروتمند کند. همه ما می‌دانیم افرادی که هر روز خیلی سخت کار می‌کنند، پول بیشتری بدست می‌آورند، اما هرگز ثروتمند نمی‌شوند. حتی بسیاری از آنها بیشتر از قبل بدهکار می‌شوند و مشکلات مالی بیشتری پیدا می‌کنند. همه ما داستان‌هایی درباره برنده شدن در مسابقات قرعه‌کشی را شنیده‌ایم که افراد کاملاً تصادفی ثروتمند می‌شوند. برخی دیگر هم با خریدن خانه یا خریداری اماکن گوناگون در مدت زمان کوتاهی سود می‌کنند و ثروتمند می‌شوند.

در مقابل نیز شنیده‌ایم که افراد با خرید اوراق بهادار و یا خرید سکه‌های طلا ضرر می‌کنند و همه‌ی سود و سرمایه‌ی خود را به یکباره از دست می‌دهند. حرف ما هیچ‌کدام از چیزهایی که در بالا گفتیم نیست. ما می‌خواهیم روش‌هایی را به شما معرفی کنیم که با حذف هرگونه ضرر و زیان به میزان سود و سرمایه‌ی بالایی دست پیدا کنید.

من خودم از جمله کسانی بودم که در دوران نوجوانی به خرید و فروش طلا و سرمایه‌گذارای در آن علاقه‌مند بودم. به طوری که قبل از اینکه در زمینه‌ی خرید و فروش املاک و مستغلات شروع به کار کنم، اقدام به خرید و فروش طلا می‌کردم. در سال 1972 هنگامی که 25 سال سن داشتم، سکه‌های طلا را می‌خریدم. در آن زمان هر اونس طلا 70 دلار بود. در سال 1980 قیمت هر اونس طلا به 800 دلار رسید. به خاطر سود بالا در سکه‌های طلا خیلی امیدوار شده بودم، اما همیشه ترسی در دل داشتم و نگران بودم که با کاهش قیمت طلا دوباره همه‌چیز را از دست بدهم و دوباره سرخانه‌ی اول برگردم. شایعات فراوانی در همه‌جا پخش شده بود که قرار است هر اونس طلا به 2500 دلار برسد. بسیاری از سرمایه‌داران تحریک شدند و بیشتر سرمایه‌ی خود را صرف خرید سکه‌های طلا کردند. برخی از آنها کارهای خارق‌العاده و عجیبی کردند و از دیگران میلیون‌ها دلار قرض کردند و سکه‌های

طلا خریدند. اما من همانند آنها نبودم و همچنان محتاطانه فکر می‌کردم. یک سال بعد، قیمت هر اونس طلا از 800 دلار به 500 دلار کاهش پیدا کرد. این مسئله باعث شد که من تمام سکه‌های طلایی را که داشتم، بفروشم. از سال 1980 تا 1999 دوباره قیمت طلا اُفت کرد و به 250 دلار رسید.

در خرید و فروش سکه‌های طلا، اگر چه سود فراوانی نکردم، اما طلا به من درس‌های با ارزشی آموخت. من یاد گرفتم که در هر زمانی هرکس با هرمیزان سرمایه می‌تواند شکست بخورد و تمام ثروت خود را از دست بدهد.

به عبارت دیگر من متوجه شدم که هرچیزی که بتواند شما را به سود بیشتر برساند، به همان اندازه می‌تواند شما را شکست دهد. در آن موقع ارزش بالای اطلاعات، آگاهی، بصیرت و هوش مالی را شناختم و فهمیدم که میزان ثروت هرکس به میزان آگاهی و بصیرت او از مسائل مالی بستگی دارد نه به میزان پولی که در جیب اوست.

درس‌های گلف یا باشگاه گلف

یکی از دوستان من صاحب یک باشگاه گلف است. او هر سال میلیون‌ها دلار خرج می‌کند تا برای باشگاهش بهترین تجهیزات بازی گلف را خریداری کند. مشکل این‌جاست که او تا به حال یک سنت هم خرج نکرده تا خودش بازی گلف را یاد بگیرد. البته تا

حدودی بازی گلف را می‌داند، اما با وجود سروکار داشتن با مربیان و بازیکنان برجسته در باشگاهش هرگز نتوانسته به شکل پیشرفته این بازی را یاد بگیرد. اگرچه او بهترین و جدیدترین تجهیزات را در باشگاهش دارد، اما هیچ موفقیتی تا به حال کسب نکرده است. اگر او این همه پول و سرمایه را صرف خودش می‌کرد، تاکنون بهترین بازیکن گلف دنیا شده بود.

در آن سال افراد گوناگون تمام سرمایه و انرژی خود را صرف کردند تا به موفقیت برسند، اما هرگز راضی نشدند ذره‌ای پول خرج کنند تا به اطلاعات مهم و بنیادی برسند.

هیچ فرمول جادویی وجود ندارد

این کتاب هیچ فرمول جادویی ندارد. بلکه فقط حاوی روش‌هایی است که هوش مالی شما را افزایش می‌دهد. هدف ما از نگارش این کتاب این است که با افزایش میزان آگاهی از مسائل مالی، ثروتمندتر شوید. این کتاب شامل پنج روش کلی است که به شما می‌گویند چگونه برای پول و سرمایه‌هایتان تصمیم‌گیری کنید.

قانون‌های جدید پول

این کتاب قانون‌های جدید پول را به شما معرفی می‌کند. البته برخی از آنها در سال 1971 تغییر کردند و تغییر آنها نشان‌دهنده قابل توجه بودن آنها بود. یکی از دلایلی که چرا بسیاری از افراد برای کسب سود و سرمایه بیشتر می‌جنگند، این بود که آنها می‌خواستند

به هر طریقی به پول برسند. برای آنها اصلاً مهم نبود که نحوه‌ی دستیابی آنها به پول چگونه است. آنها می‌خواستند از طریق سخت کارکردن، پس‌انداز کردن، قرض گرفتن از دیگران، سپرده‌گذاری در طرح‌های بانکی طولانی مدت و خرید سهام و اوراق بهادار و یا حتی کلاهبرداری و دزدی به پول دست پیدا کنند. به همین خاطر این کتاب با معرفی روش‌های آسانتر و کاربردی‌تر شما را به موفقیت می‌رساند. برای این کار ابتدا باید هوش مالی خود را افزایش داد. پس از مطالعه‌ی این کتاب، بهتر است تصمیم بگیرید که از قوانین جدید پول با توجه به میزان سود و سرمایه‌ی خود استفاده کنید و روش‌های قدیمی گذشته را فراموش نمایید.

ابتدا نبوغ مالی خود را بیابید

فصل 9 این کتاب درباره‌ی شناسایی و استفاده از نبوغ مالی توضیحات مفصلی را ارائه می‌دهد. همانطور که بسیاری از ما می‌دانیم مغز انسان دارای سه بخش است. نیمکره چپ، نیمکره راست و بخش ناخودآگاه آن.

دلیل اینکه چرا برخی از افراد بهتر تصمیم‌گیری می‌کنند و ثروتمندتر می‌شوند این است که بخش ناخودآگاه مغز آنها بهتر کار می‌کند. برای مثال، افراد می‌توانند با مطالعه‌ی کتاب‌های فراوان اطلاعات گوناگونی را در نیمکره‌های مغز خود ذخیره کنند. اما بخش ناخودآگاه مغز آنهاست که یافته‌های ذهن را کنترل می‌کند.

در واقع بخش ناخودآگاه مغز شماست که به شما می‌گوید که «این کار خطرناک است»، «چه می‌شود اگر تمام پول و سرمایه‌ات را از دست بدهی؟» «اگر مرتکب اشتباهی شوی چه اتفاقی می‌افتد؟» در پاسخگویی به این سؤالات متوجه خواهیم شد که ما برای جواب دادن به این سؤالات از بخش ناخودآگاه مغزمان کمک می‌گیریم. یعنی هرگونه احساسات توسط بخش ناخودآگاه مغزمان نشان داده می‌شود. به راحتی می‌توان گفت که برای شناسایی نبوغ ذهنی خود ابتدا باید بدانیم که آیا هر سه بخش مغز ما در رابطه با یکدیگر کار می‌کنند، یا یکی قوی‌تر از دو بخش دیگر است. این کتاب به شما می‌گوید که چگونه متوجه چنین مسائلی شوید.

خلاصه

بسیاری از مردم معتقدند که هرچیزی که برای آن پول صرف شود، تبدیل به سرمایه می‌شود. شاید این گفته چندان صحیح نباشد. همیشه به یاد داشته باشید که اگر شما پول و سرمایه‌تان را برای چیزی محدود کنید، نه تنها پول بلکه هرآنچه را که دارید، از دست می‌دهید. سرانجام، نه سکه‌های طلا، سهام، اوراق بهادار، خرید خانه و..... به تنهایی نمی‌توانند شما را ثروتمند کنند، بلکه هوش مالی شماست که شما را به موفقیت می‌رساند.

اکنون از شما می‌خواهیم که مطالعه‌ی اولین فصل کتاب را آغاز کنید و میزان هوش مالی‌تان را تا بی‌نهایت افزایش دهید.

فصل 1

هوش مالی چیست؟



هنگامی که پنج سال داشتم، به شکل اورژانسی تحت عمل جراحی قرار گرفتم. با ابتلا به بیماری آبله مرغان و پخش شدن عفونت در بدن، گوش‌هایم دچار مشکل شدند. به دلیل ابتلا به بیماری‌های مختلف در یک زمان دچار مشکلات فراوانی شده بودم. هنوز به یاد می‌آورم که در کنار پنجره‌ی اتاق بیمارستان به برادر کوچکتر و دو خواهرم دست تکان می‌دادم. آنها روی چمن‌های حیاط بیمارستان نشسته بودند و به من لبخند می‌زدند. مادرم را ندیدم. از پدرم شنیدم که او به خاطر بیماری قلبی‌اش در خانه بستری شده است.

در همان سال برادر کوچکم نیز به خاطر پرت شدن از سکوی بلندی در گاراژ و وارد شدن ضربه‌ای به سرش در بیمارستان بستری شد. چندی بعد هم خواهرم بخاطر درد در زانوهایش تحت عمل جراحی قرار گرفت. خواهر کوچکترم هم به خاطر مشکلات پوستی مجبور بود که در هفته چندین بار به پزشک مراجعه کند.

آن سال، سال بسیار سختی بود و پدرم را به شدت آزار داد. او مجبور بود که ما را یکی پس از دیگری به بیمارستان ببرد تا سلامتی خود را دوباره بدست آوریم. با وجود خرج و مخارج‌های بالای درمانی پدرم خوش‌شانس بود که ما همگی خوب شدیم و سالم و تندرست به خانه برگشتیم. پدرم در آن سال تنها کسی بود که در خانواده‌مان اصلاً مریض نشد، اما قرض و بدهی-های زیادی بالا آورده بود و نمی‌دانست که چگونه باید تمام آنها را سر موعد مشخص بپردازد.

در آن سال پدرم دانشجوی دانشگاه هاوایی بود. او خیلی درس می‌خواند و توانسته بود در عرض دو سال تمامی درس‌های دانشگاهی خود را با نمرات بالا بگذراند. او امیدوار بود که هرچه زودتر بتواند استاد دانشگاه شود و با تدریس در آنجا میزان حقوق دریافتی خود را افزایش دهد. مخارج اداره کردن یک خانواده شش نفره، هزینه‌ی رهن و یا اجاره خانه و مخارج هزینه‌های درمانی باعث شد که او به سیمت دستیار مدیر یک مدرسه در شهر کوچک

هیلو در جزیره‌ی بزرگ هاوایی راضی شود. در آن روزها پدرم فقط قادر بود که با دریافت یک وام بانکی خانه‌مان را عوض کند. کاملاً فهمیده بودم که پدرم سخت‌ترین روزهای عمرش را سپری می‌کند.

اگرچه او از نظر علمی به درجات بالا و موفقیت‌های زیادی دست یافته بود، اما قبول شغل دستیاری مدیر یک مدرسه با مدرک دکترا او را آزار می‌داد. او همیشه می‌گفت که «من فقط و فقط به خاطر فرزندانم چنین چیزی را قبول کرده‌ام»، نمی‌توانستم قبول کنم که ما باعث شده‌ایم پدرم روی علایقش پا بگذارد و این چنین عاجزانه کار کند.

پس از مدتی او به عنوان مدیر یکی از بخش‌های شهرداری هیلو مشغول به کار شد که ناگهان شغل خود را از دست داد. مادرم نیز در سن 40 سالگی بر اثر یک حمله قلبی از دنیا رفت و همین مسئله بر رنج‌های درونی پدرم افزود.

مشکلات مالی بیش از پیش روی خود را نشان دادند. بیکاری و بی‌پولی باعث شد که پدرم مقدار اندک پول و سرمایه‌ای را که جمع کرده بود، خرج کند. او پس‌انداز خود را صرف خرید کمی سهام شرکت بستنی کرد. اما پس از مدتی با کاهش میزان سود، تمام آن را از دست داد.

پدرم به خاطر از دست دادن پول اندکش قادر به انجام هیچ کاری نبود. تا جایی که ارزش و اعتبار خود را نیز از دست داده بود. کم‌کم عصبانیت و پرخاشگری او ظاهر شدند. او می‌گفت: من تمام عمرم را صرف آموزش کودکان این شهر کردم. اما اکنون چیزی که نصیب خودم شده، هیچ است. تمام دوستانم که هرگز به اندازه‌ی من زحمت نکشیدند و کار نکردند، اکنون از من پولدارتر هستند و من هیچم.

من می‌دانم که پدرم هرگز نمی‌تواند به گذشته برگردد و آن را تغییر دهد. او خیلی تلاش کرد تا پول بیشتری بدست آورد، اما نتوانست. او به خاطر ما خیلی از مشکلات را تحمل کرد، اما اکنون متوجه شدم که آنها فقط چیزی بودند که پدرم خود را مجبور کرده که آنها را انجام دهد و به نوعی احساس آرامش کند. پدرم در سن هفتاد و دو سالگی به بیماری سرطان مبتلا شد و از دنیا رفت. چند ماه قبل از فوتش او مرا کنار کشید و از اینکه چیزی برایمان نگذاشته تا راحت‌تر زندگی کنیم، از من که فرزند بزرگش بودم، معذرت‌خواهی کرد. من سرم را روی شانه پدرم گذاشتم و هر دو گریه کردیم.

پول کافی نیست

پدر بی‌پول من مشکلات مالی فراوانی در زندگی داشت. مهم نیست که درآمد ماهیانه‌ی او چقدر بوده است، مهم این است که مشکلات

او خیلی بیشتر از آنچه که او درمی‌آورد، بودند. در واقع عدم توانایی او در حل مشکلات یکی از دلایلی بود که باعث مرگش شد. او تمام روزهای عمر خود را صرف ساختن کارکردن کرد، اما هرگز نفهمید که اگر میزان اطلاعات خود را بالا ببرد راحت‌تر می‌تواند پول در بیاورد. او برای اداره‌ی زندگی تمام تلاش خود را به کار گرفت، اما هرگز موفق نشد. او پدر دلسوز و شوهر مهربانی بود، اما هیچ یک از این ویژگی‌ها نتوانستند قرض و بدهی‌های او را بپردازند. این تنها حقیقتی بود که در زندگی او به چشم می‌خورد.

ثروت بسیار

در کتاب «پدر پولدار، پدر بی‌پول» گفتیم که پدر پولدارم، هنگامی که 9 سال داشتم مرا تحت آموزش‌های خود قرار داد. اگر چه او نیز مشکلات مالی زیادی داشت، اما خیلی متفاوت‌تر از پدر بی‌پول مشکلاتش را حل می‌کرد. او می‌دانست که پول یکی از مهمترین مسائل زندگی است. به همین دلیل تلاش می‌کرد تا هوش مالی خود را افزایش دهد. در آن زمان می‌دانستم که تنها مشکل پدر پولدارم زیاد بودن ثروت او و تنها مشکل پدر بی‌پولم نداشتن پول کافی بوده است.

داشتن دو پدر، یکی پولدار و یکی بی‌پول، باعث شد که من با تمامی مشکلات مالی آشنا شوم. در حالت کلی مشکلات مالی افراد بی‌پول عبارتند از:

1. نداشتن پول کافی.
 2. استفاده از پس‌انداز برای حل کردن مسئله کمبود پول.
 3. افزایش مخارج زندگی.
 4. پرداخت مالیات‌های بیشتر از میزان درآمد.
 5. ترس از فقر.
 6. تصمیمات اشتباه در زندگی.
 7. نداشتن پول و سرمایه‌ی کافی در زمان بازنشستگی.
- و مشکلات افراد پولدار عبارتند از:
1. داشتن ثروت بسیار.
 2. نیاز به محافظت از پول و سرمایه.
 3. نداشتن ارزش پول و استفاده درست از آن.
 4. نیاز به توصیه‌ها و پیشنهادات برای استفاده از پول.
 5. پرورش فرزندان بی‌فکر و پرداخت پول‌های زیاد به آنها.
 6. برنامه برای نوشتن وصیت و انحصار وراثت.
 7. پرداخت مالیات‌های گزاف.

شما از کدام دسته هستید و چه مشکلاتی دارید؟ آیا تمامی و یا بیشتر آنها به مسائل مالی مربوط می‌شوند؟

راه‌های نامناسب برای حل مشکلات مالی

یادگیری در سنین پایین به بی‌پولی یا پولداری شما ارتباطی ندارد. بسیاری از مردم معتقدند که اگر آنها به اندازه‌ی کافی پول داشته باشند، دیگر مشکلی در زندگی نخواهد داشت. بلکه تاکنون ثابت شده است که افراد با ثروت و سرمایه‌های فراوان دارای مشکلاتی به مراتب بزرگتر از افراد بی‌پول و یا به عبارتی فقیر بوده‌اند.

یکی از آگهی‌های تبلیغاتی مورد علاقه‌ی من، تبلیغ یک شرکت خدماتی است که به قید قرعه جوایزی نظیر ماشین‌های بنتلی و فراری به مردم جایزه می‌دهد. نام مسابقاتی که آنها برگزار می‌کنند ام سی هم‌ر است. در آن مسابقه افراد می‌بایست طی مراحل گوناگون به سئوالات مختلف که همگی مربوط به امور مالی بودند پاسخ می‌دادند. مجری مسابقه نیز هر دقیقه زمان را به شرکت‌کنندگان اعلام می‌کند. افراد در هر مرحله‌ای از مسابقه با پاسخ صحیح دادن به سئوالات می‌توانند جوایزی را از آن خود کنند و اگر در انتها به تمامی سئوالات به درستی پاسخ دهند، می‌توانند برنده جوایز نفیس مانند خودروهای بنتلی و فراری باشند. دنیا نیز پر از ام سی هم‌ر است. اگر شما نیز بتوانید به سئوالات و مشکلاتتان به درستی پاسخ دهید، می‌توانید برنده شوید. از یک طرف همه ما چیزهایی درباره‌ی برنده شدن افراد بی‌پول در مسابقات بخت‌آزمایی شنیده‌ایم. همه‌ی آنها یک شبه میلیونر شدند

و از خانه‌های اجاره‌ای به داخل کاخ‌ها رفتند و زندگی کردند. از طرف دیگر نیز شنیده‌ایم که برخی از افرادی که در کاخ‌ها زندگی می‌کردند، اکنون زیر پل‌ها زندگی می‌کنند و یا افرادی که در سن 20 سالگی میلیونر بوده‌اند در سال 30 سالگی به دنبال کار می‌گردند.

اینها را گفتیم که بدانید پول به تنهایی نمی‌تواند مشکلات شما را حل کند. این را هنگامی فهمیدم که با دادن پول به افراد فقیر نتوانستم زندگی آنها را عوض کنم. در بیشتر موارد گاهی پول بر مشکلات آنها می‌افزاید. به همین دلیل از سال 1996 دولت‌ها تصمیم گرفتند که با اعطای وام به شهروندان نیازمند و کم درآمد آنها را در برابر برخی از مشکلات یاری دهند. شاید دلیل اصلی آنها از این کار کاهش میزان فقر در کشورهایشان بوده است. در این میان بسیاری از افراد بودند که با وجود این شرایط بهانه‌ی خوبی پیدا کردند و به نوعی از هرگونه تلاش و کوشش دست‌هایشان را شستند و در انتظار وام‌های اعطایی دولت‌شان نشستند. این سیستم غلط باعث شد بر میزان افراد فقیر و نیازمند افزوده شود. پس از مدتی دیدگاه‌ها عوض شد. افراد تلاش کردند تا ساعات کاری خود را افزایش دهند. اما نه پولی وجود داشت و نه بهره‌ای. بسیاری از افراد بیش از پیش در قرض و بدهی فرو رفتند و نیازهای شدیدی به پول پیدا کردند.

آموزش نیز به تنهایی نخواهد توانست مردم را آگاه کند. امروزه دنیا پر شده از افراد آموزش دیده فقیر و بی پول. آنها همان افراد جامعه‌گرا هستند که خود را طرفدار توزیع و تعدیل ثروت معرفی می‌کنند.

شغل و حرفه نیز نمی‌تواند مشکلی را حل کند. برای بسیاری از مردم، مجله‌ی «کارکن تا نابود نشوی» مجله‌ی آشنایی است. امروزه بسیاری از افراد سخت کار می‌کنند تا زنده بمانند. آنها قدرت ندارند تا زندگی‌شان را کنترل کنند. به همین دلیل است که خانه، خانواده، سلامتی، تحصیلات و خیلی از چیزهایشان را از دست می‌دهند.

چه چیزی می‌تواند مشکلات مالی شما را حل کند؟

هوش مالی تنها چیزی است که می‌تواند مشکلات مالی شما را حل کند. به عبارت ساده، هوش مالی بخشی از هوش شماست که قادر است موضوعات مربوط به مسائل مالی را شناسایی و سپس رفع کند. نمونه‌های ساده‌ای از مشکلات مالی عبارتند از:

- 1- من درآمد کافی ندارم.
- 2- بدهی‌های زیادی دارم و به افراد زیادی بدهکارم.
- 3- قادر نیستم خانه‌ای برای زندگی بخرم.
- 4- ماشینم خراب است، اما هیچ پولی ندارم تا آن را تعمیر کنم.

- 5-10/000 دلار پول دارم. چگونه باید از آن استفاده کنم؟
- 6-فرزندان قصد دارند به دانشگاه بروند، اما من هیچ پولی برای تحصیل آنها ندارم.
- 7-هیچ پولی برای دوران بازنشستگی ام پس انداز نکرده‌ام.
- 8-از شغلم راضی نیستم، اما نمی‌توانم آن را رها کنم. چون می‌دانم با از دست دادن آن بیکار شوم.
- 9-اکنون بازنشسته شده‌ام، اما هیچ پولی ندارم.
- 10-به یک عمل جراحی نیاز دارم، اما هیچ پولی ندارم.
- هوش مالی شما قادر است چنین مشکلاتی را حل کند. متأسفانه، اگر هوش مالی شما به اندازه‌ی کافی بالا نباشد، مشکلات شما همانند قبل حل نشده باقی می‌مانند. آنها هرگز از بین نمی‌روند، بلکه در یک برهه از زمان کمرنگ‌تر و در زمانی دیگر حادثه می‌شوند. برای مثال، بسیاری از افراد هستند که از زمان آغاز جوانی‌شان تا زمان بازنشستگی‌شان با مشکلات مالی دست و پنجه نرم می‌کنند و هرگز نمی‌توانند آنها را برطرف کنند. در حقیقت پول تنها مسئله‌ای است که زندگی شما را در هر لحظه تحت تأثیر قرار می‌دهد. فرقی نمی‌کند که چند ساله هستید و به چه کاری مشغول می‌باشید. در واقع همین پول است که باعث می‌شود شما تصمیم بگیرید که با اتوبوس به مسافرت بروید یا با هواپیما.

حل مشکلات مالی شما را باهوش‌تر می‌کند

هنگامی که جوان بودم، پدر پولدارم به من می‌گفت: اگر بتوانی مشکلات مالیات را حل کنی، باهوش‌تر می‌شوی. البته گفتم اگر بتوانی..... او در ادامه حرفش می‌گفت: با حل مشکلات مالی، هوش مالیات نیز افزایش می‌یابد. هنگامی که هوش مالیات بالا رود، ثروتمند می‌شوی. اما اگر نتوانی مشکلات مالیات را حل کنی، فقیرتر و نیازمندتر از قبل می‌شوی و مشکلاتت نیز روز به روز بزرگتر و خطرناکتر از قبل می‌شوند. اگر می‌خواهی مشکلاتت را حل کنی، باید به یک حلال تبدیل شوی وگرنه هرگز ثروتمند و پولدار نخواهی شد.

پدر پولدارم کمبود پول و مشکلات مالی را به دندان درد تشبیه می‌کرد. اگر دندان‌دردمان را درمان نکنیم، محال است که خود به خود بهتر شود، بلکه با گذشت زمان بدتر می‌شود. اگر نتوانی درد آن را آرام کنی، نمی‌توانی در کارهایت موفق باشی و بر آنچه انجام می‌دهی تمرکز داشته باشی. در نظر داشته باشید که دندان پس از مدتی دچار عفونت می‌شود و بسیاری از اعضای دیگر بدن را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. مشکلات مالی هم در زندگی شما اینگونه هستند. نه تنها شما را دچار دردسر می‌کنند، بلکه دیگر اعضای خانواده، شغل و... را تحت تأثیر قرار می‌دهند و همه چیز را نابود می‌کنند. بدون پول شما نمی‌توانید خانه‌ای را برای خود و

خانواده‌تان اجاره کنید و بی‌خانمان و بیمار می‌شوید. افرادی که اکنون زباله‌های سطل آشغال‌های خیابان‌ها را زیرو رو می‌کنند تا غذایی برای خود پیدا کنند، همان افرادی هستند که دندان درد داشته‌اند، اما هرگز آن را درمان نکردند.

همین مثال‌های پدرم باعث شد که من در سنین پایین با اهمیت توانایی حل مشکلات مالی آشنا شوم. در آن روزها فهمیدم که زندگی بازی دومینو است. اگر قطعه‌ای به اشتباه تکان بخورد، تمام زندگی‌مان نابود می‌شود.

بسیاری از افراد هنگامی که با مشکلی روبرو می‌شوند، به حل آن فکر نمی‌کنند و حاضر می‌شوند که همانند درد دندان آن را نیز تحمل کنند. آنها خیلی راحت مشکل را در همان مراحل اول نادیده می‌گیرند. برای مثال قرضی که خیلی اندک است را نمی‌پردازند و پس از مدتی همان قرض آنقدر زیاد می‌شود که اگر تمامی موجودی حساب خود را بپردازند، باز هم نمی‌توانند آن را به طور کامل بپردازند. از این‌رو مجبور می‌شوند که به خاطر یک قرض ناچیز، از وام بانک بگیرند و چند برابر آن به بانک پس بدهند.

احساس نگرانی و پریشانی آنها روزبه روز بیشتر می‌شود. قرض و بدهی‌ها باعث شده که آنها نتوانند به یک سفر بروند و اوقات خوشی را در کنار خانواده‌شان بگذرانند. بدین ترتیب روزگار آنها سپری می‌شود و طولی نمی‌کشد که یک دندان‌درد ساده به یک

رماتیسم قلبی تبدیل می‌شود و افراد مقروض را به ورطه ورشکستگی می‌کشاند. در حقیقت عدم آشنایی با هوش مالی و روش‌های افزایش آن باعث می‌شود که افراد از حل مشکلات خود عاجز شوند.

تمام حرف ما این است که مشکلات مالی اگر حل نشوند، برای همیشه روی زندگی‌مان سایه می‌اندازند و لذت و شادی را از ما می‌گیرند. برای نجات از چنین شرایطی باید هوش مالی خود را بالا ببرید. هرچه میزان آن را بالاتر ببرید، باهوش‌تر می‌شوید و مشکلات بزرگتری را برطرف می‌کنید. هرچه بیشتر مشکلاتتان را حل کنید، ثروتمندتر می‌شوید.

دوست دارم با یک مثال ریاضی اهمیت این موضوع را برایتان آشکار کنم. بسیاری از مردم از ریاضی متنفر هستند. همانطور که می‌دانید، اگر شما تمرینات ریاضی‌تان را حل نکنید، در آینده نمی‌توانید مشکلات مالی‌تان را حل کنید. اگر مسائل ریاضی را یاد نگیرید، نمی‌توانید امتحان ریاضی‌تان را با موفقیت پشت‌سر بگذارید و اگر چنین شود، هرگز نمی‌توانید وارد دانشگاه شوید و در آخر مجبور می‌شوید که به هر کاری تن در دهید و با کمترین حقوق مشغول به کار شوید. این مثال نشان می‌دهد که چگونه یک مسئله‌ی کوچک ریاضی می‌تواند زندگی آینده شما را تحت تأثیر قرار دهد.

از طرف دیگر، از شما با جدیت فراوان حل مشکلات خود را تمرین کنید، روزبه روز باهوش‌تر از قبل می‌شوید و قادرید هرگونه مسئله پیچیده‌ای را برطرف کنید. اگر تلاش کنید، پس از مدتی متوجه می‌شوید که دشوارترین مسائل برایتان آسان و قابل درک شده‌اند. ما می‌خواهیم تمرین را از 2+2 آغاز کنیم. کسانی که موفق می‌شوند، هرگز توقف نمی‌کنند.

دلایل فقر

فقر بیشتر از آنکه راه‌حل داشته باشد، مشکلات دارد. فقر در حالی اتفاق می‌افتد که فرد قادر نیست، مشکلات مالی‌اش را حل کند. الکتبه تمامی دلایل فقر کمبود پول و سرمایه نیست. به طوری که ممکن است به واسطهٔ اعتیاد، ازدواج نادرست، زندگی در اماکن نامناسب، نداشتن هیچ‌گونه دانش و حرفه، بیکاری و بیماری به وجود آید.

بسیاری از مشکلات مالی امروز، مانند بدهی‌های زیاد و حقوق و درآمدهای پایین، شرایطی را بوجود می‌آورند که شخص از شناسایی و حل مشکلات خود بازماند.

برای مثال افراد برای گریز از فقر و بیکاری مجبور می‌شوند که به کشورهای دیگر مهاجرت کنند تا بتوانند پول مورد نیاز خود را بدست آورند. هنگامی که نوجوان بودم می‌دانستم که شرکت جنرال موتور بزرگترین شرکت تولیدکننده است. اما امروزه شرکت

والمارت بزرگترین شرکت تولیدی است. نه تنها من بلکه همه می‌دانند که این شرکت هرگز به خاطر پرداخت حقوق بالا مشهور نشده است.

پنجاه سال پیش، شرکت‌های تولیدکننده خدمات درمانی و بیمه‌ای را در اختیار کارگران و کارمندان خود قرار می‌دادند. اما امروزه افراد به خدمات مراقبتی و پزشکی بیشتری نیاز دارند. با حقوق و درآمد پایین آنها هرگز نمی‌توانند سلامتی خود را حفظ کنند و یا برای روزهای بازنشستگی خود پس‌انداز کنند. دیگر مشکلات آنها نه تنها حل نمی‌شود، بلکه روزه روز بزرگتر نیز می‌شوند.

حقایق درباره‌ی پول به طور کل تغییر کرده‌اند

در سال 1971، رئیس‌جمهور نیکسون به ما نشان طلای استاندارد داد. در آن زمان سیاست‌های اقتصادی کشور بسیار ضعیف بودند که باعث شدند تمامی حقایق و قوانین مربوط به امور مالی به طور کامل تغییر کنند. این پدیده بزرگترین تغییری بود که در تاریخ دنیا ثبت شد و هنوز هم بسیاری از مردم از تأثیرات نامناسب و یا مخرب آنها روی زندگی‌ها آگاه هستند. یکی از دلایلی که بسیاری از مردم امروزه با مشکلات فراوانی روبرو هستند، شاید استراتژی‌های غلط نیکسون باشد.

در سال 1971 دلار آمریکا به یک پول رایج تبدیل شد. امروزه اختلاف فراوانی میان پول و یک ارز رایج دولتی وجود دارد. واژه‌ی رایج (Currecry) از واژه‌ی (Current) به معنای متداول گرفته شده است. معنای هر دو واژه به معنای تغییر است. به عبارت دیگر یک چیز رایج آمادگی تغییر را دارد. اگر چیزی که قابلیت تغییر را دارد، تغییر نکند، ارزشش را از دست می‌دهد و مردم دیگر آن را نمی‌پذیرند و در نهایت ارزش آن به صفر نزول پیدا می‌کند. پس از سال 1971 ارزش دلار در آمریکا تا حد صفر رسید.

از نظر تاریخی، تمامی پول‌ها و ارزهای رایج روزی به حد صفر می‌رسند. در طول تاریخ دولت‌ها پول‌های رایج خود را چاپ می‌کردند. هنگام انقلاب‌های گوناگون، دولت آمریکا پول رایج خود را به عنوان پول رایج قاره‌ای چاپ کرد. اما طولی نکشید که ارزش آن به صفر نزول یافت.

پس از جنگ جهانی اول، دولت آلمان با امید به پرداخت بدهی‌هایش، پول رایج خود را چاپ کرد. اما تورم باعث شد که طبقات متوسط آن کشور از پرداخت بدهی‌ها و پس‌اندازها عاجز و ناتوان نشوند. در سال 1933، با بدهی و ورشکستگی‌ها، مردم کشور آلمان به امید حل مشکلات مالی‌شان آدولف هیتلر را انتخاب کردند.

همچنین در سال 1933 فرانکلین روزولت سازمان امنیت اجتماعی را طراحی کرد که بر اساس آن بیشتر آمریکایی‌ها توانستند مشکلات مالی خود را برطرف کنند. اگرچه طرح او بسیار مشهور بود، اما این سازمان قادر نبود تا مردم را در برطرف کردن و حل مشکلات فراوان آنها یاری دهد. در این حال بسیاری از مردم معتقد هستند که اگر این دولت تمامی مشکلات مالی مردم را حل می‌کرد، پول خیلی زودتر از آن سال بی‌ارزش می‌شد و به حد صفر نزول می‌کرد.

تغییراتی که نیکسون در کشور بوجود آورد باعث شد که مردم بسیاری در قرض و بدهی‌های زیاد فروروند. هنگامی که در سال 1971 قوانین پول به کلی تغییر کردند، سرمایه‌داران و کسانی که پول‌هایشان را ذخیره کرده بودند، نیز ضرر کردند و در این میان، بدهکاران به نوعی برنده شدند. از این‌رو شکل جدیدی از سیستم سرمایه‌داری ظاهر شد. امروزه از مردم بسیاری می‌شنویم که می‌گویند: «هرچه می‌توانیم باید پول‌هایمان را پس‌انداز کنیم تا در آینده نابود نشویم.» از اینکه مردم این‌چنین قدر پول‌هایشان را می‌دانند، تعجب می‌کنم و بسیار خوشحال هستم. در قوانین قدیمی سیستم سرمایه‌داری، هم می‌دانستند که باید پول‌هایشان را پس‌انداز کنند. اما امروزه مردم می‌گویند که باید ارزهای رایج را ذخیره کنند. این بدین معنی نیست که ارز کشور را راکد کنیم. در

سیستم سرمایه‌داری جدید، ارزش ارزهای رایج نیز تغییر می‌کنند. همچنین قیمت‌ها در طلا، نفت، نقره، مسکن و بورس سهام به کلی تغییر می‌کنند و جای خود را به چیزهایی دیگر می‌دهند.

برخی از کارشناسان امور مالی اظهار داشتند که «اگر پول و سرمایه به شکل نادرست وارد گردش شود، پول‌ها و سرمایه‌های خوب را از بین می‌برد. در سال 1971 دولت آمریکا بدهی‌های فراوانی داشت. آنها از خود می‌پرسیدند که چه باید بکنند؟ آنها می‌گفتند که اگر سیستم‌هایشان را عوض نکنند، برای موفقیت باید آن را دستکاری کنند.

به همین دلیل در سال 1971 آنها پول‌شان را تغییر دادند و قیمت مسکن و بسیاری از چیزهای دیگر به شکل صعودی بالا رفتند. بازار بورس نیز رونق گرفت و شرایط تا حدی آرام شد. بسیاری از کارشناسان این پدیده را تورم نامیدند. این تورم باعث شد که افرادی که صاحب خانه و املاک بودند به شرایط بهتری دست پیدا کنند. در واقع، افزایش قیمت مسکن در مقابل حقوق و درآمدهای پایین، شرایط را برای قشر گسترده‌ای از مردم سخت‌تر کرده. تمامی مردم متوجه تغییر در نظام پول و سرمایه کشور خود شده بودند و سعی می‌کردند که خود را با آن هماهنگ کنند.

تغییر دیگری در قوانین پول اعمال شد

تغییر دیگری که در قوانین پول اعمال شد، در سال 1974 بود. در اوایل این سال، شرکت‌ها و سازمان‌ها توجه بیشتری به حمایت از بازنشستگان نشان دادند. آنها با پرداخت مقداری از هزینه‌ها به کمک بازنشستگان شتافتند. اما همانطور که می‌دانید این شرایط خیلی طول نکشید.

برنامه‌های پرداخت مستمری در طرح‌های جدید شرکت‌ها و سازمان‌ها قرار گرفته بودند و به عنوان «سودهای تعریف شده» معرفی شدند. امروزه، تعداد معدودی از شرکت‌ها سودهای تعریف شده را قبول دارند. شرکت‌های دیگر می‌دانند که پذیرش این برنامه هزینه‌های بالایی دربردارد و آنها را به سمت نابودی می‌کشاند. بعد از سال 1974 نوع جدیدی از برنامه‌ها بوجود آمدند و به نام «حمایت‌های تعریف شده» معرفی شدند. تاکنون طرح‌ها و برنامه‌های فراوانی بوجود آمدند و از میان رفتند. اما هیچ‌یک از آنها نتوانستند رفاه و آسایش دوران بازنشستگی مردم را تامین کنند.

روزنامه‌های آمریکایی مطالب جالبی را منتشر کرده‌اند. آنها می‌گویند که بزرگترین ترس مردم آمریکا تروریست نیست، بلکه ترس از نابودی و گرسنگی در زمان بازنشستگی است. این ترس کاملاً به جاست. چون مردم هرگز نمی‌توانند تغییرات در نظام و

برنامه‌ها را حدس بزنند و زندگی‌شان را با آنها هماهنگ کنند. از طرف دیگر برنامه‌های آموزشی مدارس آمریکا برای قشر جوان جامعه مناسب نیست. دانش‌آموزان و دانشجویان آمریکایی هرگز نمی‌فهمند که پول و سرمایه چه ارزشی دارند و چگونه می‌توان در زندگی از آنها استفاده کرد. اگر مدارس همه چیز را درباره‌ی پول به جوانان یاددهند و آنها را با روش‌های کاربردی، جزوات تکمیلی و برنامه‌های مالی آشنا کنند، آنها درآینده قادر خواهند بود که مسائل مالی‌شان را براحتی حل کنند و از زندگی لذت بیشتری ببرند. اکثر مردم آمریکا هنوز نمی‌دانند که برنامه‌ها و قوانین مربوط به پول و سرمایه به کلی تغییر کرده‌اند و نمی‌توانند بفهمند که برنده هستند یا بازنده. آنها هنوز از تغییرات مسائل اقتصادی واهمه دارند و آن را یک بحران تلقی می‌کنند.

برنامه‌های حمایتی دولت؟

کمبود برنامه‌های مالی توانا و قدرتمند باعث شد که کشورها و دولت‌ها برای حمایت مردم و کمک به آنها در حل مشکلات مالی-شان به فکر یک برنامه‌ی حمایتی بیفتند. این برنامه‌ها با تلاش و کوشش فراوان بوجود آمدند، اما بازهم نتوانستند تأثیری بر جامعه و زندگی‌های مردم بگذارند. کشور در وضعیت قرمز قرار گرفته بود. در سال 2008 بسیاری از دستگاه‌های دولتی تعطیل شدند و نتوانستند کارمندان خود را حمایت کنند. به دلیل افزایش بی‌رویه

میزان هزینه‌ها، مردم قادر به خریداری سهام و اوراق بهادار نبودند. هیچ کس به این فکر نبود تا مسئله را از طریق افزایش هوش مالی حل کند. تمامی مسائل و مشکلات دست به دست هم دادند تا ارزش دلار را به صفر برسانند.

چرا افراد ثروتمند، ثروتمندتر می‌شوند؟

تقریباً تمامی قوانین مربوط به پول و سرمایه تغییر کردند. این تغییرات گروهی از افراد را فقیرتر کردند. شرایط اصلاً عادلانه نبود. تنها افرادی که طبق قوانین جدید پول و سرمایه پیش می‌رفتند، توانستند موفق شوند و به پول بیشتری دست پیدا کنند. در حقیقت آنها هوش مالی خود را دائماً افزایش می‌دادند.

پدر پولدارم می‌گفت: اکثر اوقات افراد ثروتمند، ثروتمندتر می‌شوند، زیرا آنها هوش مالی خود را ثروت خود می‌دانند. آنها از هر فرصتی استفاده می‌کنند تا روی هوش مالی خود کارکنند و هوشمندانه به زندگی خود ادامه می‌دهند. به طور کلی توجه بیش از اندازه آنها به هوش مالی تنها دلیل موفقیت آنهاست.

چرا افراد بی‌پول با مشکلات مالی بیشتری مواجه می‌شوند؟

هنگامی که درباره‌ی افراد نیازمند و بی‌پول حرف می‌زدیم، پدر پولدار می‌گفت: افراد بی‌پول و نیازمند، فقر و بی‌پولی را فقط یک مشکل می‌بینند. بعضی از آنها فکر می‌کنند که قربانی پول شده‌اند و

بعضی دیگر هم فکر می‌کنند فقط آنها هستند که با چنین مشکلاتی روبرو شده‌اند. آنهایی که فکر می‌کنند بی‌پولی فقط یک مشکل است، با مشکلات مالی بیشتری مواجه می‌شوند. زیرا افکار منفی آنها باعث نوعی کمبود و کاستی می‌شوند و چون تمام آنها مربوط به پول هستند، به شکل مالی خود را نشان می‌دهند. عدم توانایی حل مشکلات نیز از یک طرف آنها را دلزده‌تر می‌کنند و به جای اینکه آنها را از این وضعیت نجات دهد، گرفتارترشان می‌کند.

چگونه طبقات متوسط جامعه با مشکلات مالی مواجه می‌شوند؟

همانطور که افراد بی‌پول و نیازمند قربانیان پول هستند، طبقه‌ی متوسط جامعه نیز فکر می‌کنند در زندان بی‌پولی گرفتار شده‌اند. پدرم این گروه را نیز اینگونه توصیف می‌کرد: طبقه‌ی متوسط جامعه مشکلات مالی‌شان را به گونه‌ی متفاوتی از دیگر طبقات جامعه حل می‌کنند. آنها به جای اینکه راه‌حلی برای مشکلات مالی‌شان پیدا کنند، تصور می‌کنند که می‌توانند صورت آنها را با زیرکی تغییر دهند. آنها ترجیح می‌دهند که پول و سرمایه‌شان را برای تحصیلات خرج کنند. بنابراین، آنها می‌توانند امنیت شغلی بالایی را بدست آورند. البته بیشتر آنها افراد باهوشی هستند که می‌توانند

رفاه بیشتری برای خود بوجود آورند و تا حدی خود را با مشکلاتشان وفق دهند. آنها نیز همانند دیگر اقشار، خانه می‌خرند، پول‌هایشان را برای بازنشستگی‌شان پس‌انداز می‌کنند و یا در مزایده‌ها شرکت می‌نمایند. آنها در این باورند که تحصیلات و آموزش‌های حرفه‌ای برای تأمین آرامش و خوشبختی آنها در زندگی کافی هستند.

هنگامی که پدرم 50 سال داشت، می‌گفت: افراد متوسط فکر می‌کنند که پول باعث می‌شود آنها در زندان محل کار خود حبس شوند. اگر چه بسیاری از آنها افراد بسیار موفقی هستند و میزان پولی که بدست می‌آورند، برایشان کافی و مناسب است، اما هیچ احساس لذت‌بخشی در محیط کار خود ندارند. آنها همیشه با امید زندگی می‌کنند و سعی می‌کنند خود را مشتاق و امیدوار به آینده نشان دهند. اما نمی‌دانند که ادامه‌ی زندگی در کهنسالی نوعی شروع است که به هزینه و درآمد بالا نیازمند است.

او می‌گفت: تنها ویژگی مثبت این گروه این است که می‌دانند با افزایش آگاهی‌ها و تحت آموزش قرار گرفتن می‌توانند مشکلات خود را آسانتر از آنچه فکر می‌کنند، حل کنند. اما تنها مشکل آنها این است که به جای اینکه بعنوان یک رئیس کار کنند، ترجیح می‌دهند برای رئیس خود کار کنند. به جای اینکه خودشان نهایت استفاده را از سرمایه‌شان ببرند، ترجیح می‌دهند که آن را بدست افرادی

بسپارند و سود ناچیز آن را ماهیانه دریافت کنند و به جای اینکه تلاش کنند تا هوش مالی خود را بالا ببرند، خود را در میان اتاق-های محل کار، پشت صندلی پنهان می‌کنند.

چگونه افراد ثروتمند با مشکلات مالی روبرو می‌شوند؟

در حالت کلی، هوش مالی دارای 5 بخش اصلی است که مرز میان افراد ثروتمند و فقیر هستند. این کتاب درباره‌ی این بخش‌ها بطور کامل توضیح می‌دهد.

هنگامی که بیشتر مردم واژه‌ی «کمال» را می‌شنوند، تصور می‌کنند که این واژه مربوط به اخلاق و ویژگی‌های انسانی است. اما منظور من اصلاً چنین مفهومی نیست. منظور من از این واژه تمامیت و تکمیل شدن است. همانطور که در فرهنگ لغت و بستر نوشته شده، این واژه به معنای تکمیل شدن یا یکپارچه ساختن است. کسی که از پنج بخش هوش مالی آگاه است، شخص کاملی است.

هنگامی که شخص ثروتمندی با مشکلات مالی روبرو می‌شود، باید از این 5 نوع هوش استفاده کند تا از بزرگتر شدن مشکلات و گرفتاری‌هایش جلوگیری نماید. اگر فردی که پولدار است، نتواند به مشکلات خود به درستی پاسخ دهد، نمی‌تواند ثروتمند باقی بماند و در سالن هتل‌های پنج‌ستاره خیلی مجلل قدم بزند. آنها باید یا خودشان را وادار کنند که تحت آموزش‌های خاص قرار بگیرند و میزان هوش مالی خود را بالا ببرند یا اینکه مشکلاتشان را با افراد

اهل فن درمیان بگذارند تا به موقع به مشکلات آنها رسیدگی شود. با این کار آنها می‌توانند از مشکلات و رفتاری‌های بعدی خود جلوگیری کنند و با خیال آسوده‌تری فعالیت‌های شغلی خود را ادامه دهند. آنها باید یاد بگیرند که با گرفتن می‌توانند پولدارتر شوند و یا تمام سرمایه‌های خود را تضمین کنند.

حل کردن مشکلات دیگر طبقات جامعه

پدر پولدار همیشه می‌گفت: بسیاری از مردم برای افراد ثروتمند کار می‌کنند و به این شکل مشکلاتشان را حل می‌کنند. برای مثال، یک حسابدار به استخدام یک شرکت درمی‌آید تا پول‌های افراد ثروتمند را بشمارد. یک فروشنده، محصولی را با هزار زحمت می‌فروشد تا حساب بانکی افراد ثروتمند را پر کند. مدیرعامل یک شرکت تمام قوای ذهنی خود را به کار می‌گیرد تا روند شغلی یک شرکت را آنگونه که رئیس ثروتمند شرکت می‌خواهد، به پیش برود و به نحوی به او سود برساند. یک منشی با توضیحات کامل باعث جلب توجه و رضایت مشتریان می‌شود تا چندین برابر حقوقی که دریافت می‌کند، به حساب شرکت سود برساند. یک وکیل در ازای حق‌الوکاله ناچیز از میلیون‌ها دلار یک فرد ثروتمند دفاع می‌کند. یک کارمند بانک تمام دقت خود را به کار می‌گیرد تا تمام موجودی یک فرد ثروتمند را به

درستی ثبت کند تا مبادا از مبلغ سودهای ماهیانه‌ی بالای او کم شود.

منظور پدرم از طرح این مثال‌ها این بود که بسیاری از افراد باهوش تلاش می‌کنند تا به افراد ثروتمند خدمت‌رسانی کنند و همین برای آنها کافی است. اما چه کسی می‌خواهد مشکلات خود آنها را حل کند؟؟؟ تمامی کارمندان و کارگران افراد ثروتمند هنگامی که با روح و جسمی خسته به خانه برمی‌گردند، تازه با مشکلات خودشان مواجه می‌شوند. پول یکی از آنهاست. اگر کسی نتواند مشکل مالی خود را حل کند، به طور قطع از حل کردن دیگر مشکلات خود نیز عاجز است.

درحالت کلی افراد فقیر و طبقه‌ی متوسط جامعه خوب یاد گرفته‌اند که تمام انرژی خود را صرف حل کردن مشکلات افراد ثروتمند کنند. آنها به جای اینکه مشکلات مالی خود را فرصتی بدانند تا تحت آموزش قرار گیرند، از آنها فرار می‌کنند یا به کل آنها را نادیده می‌گیرند. آنها به نشستن روی چمن‌های پارک و خوردن شام ساده و مختصر و به خواب رفتن روی تختخواب سفت و صبح زود دوباره سرکار خود حاضر شدن، راضی هستند و همیشه در این وضعیت باقی می‌مانند.

توصیه‌ی پدر بی‌پول

پدر بی‌پول همیشه تلاش می‌کرد تا مشکلات مالی‌اش را حل کند. به همین خاطر او پس از چند سال فاصله گرفتن از درس و مدرسه دوباره تحصیل را شروع کرد. او از اینکه دوباره درس خواندن را شروع کرده، بسیار خوشحال بود و با همین حس خوشحالی و رضایت توانست تا مقطع دکترا ادامه‌ی تحصیل دهد. با مدرک، او توقع پیدا کردن شغل مناسب را داشت.

او سالیان سال تلاش کرد تا با ارتقاء مدرک تحصیلی، مشکلات خود را حل کند، اما نتوانست. او با تحصیلات عالی‌ه بازهم موفق نشد تا شغلی را که در خور او بود، پیدا کند. اگر او تمام انرژی و سرمایه‌ای که صرف تحصیلات خود کرد را برای آموزش دیدن و بالابردن هوش مالی خود خرج می‌کرد، اکنون خیلی موفق‌تر و رضایتمندتر بود.

توصیه‌ی پدر پولدار

پدر پولدارم همه‌ی انرژی خود را صرف بالابردن هوش مالی خود کرد و به شکل صحیح در سرمایه‌گذاری‌ها شرکت نمود. همه فکر می‌کردند که او می‌خواهد پولدارتر شود. در واقع، او فقط به خاطر ثروتمندتر شدن این کارها را نمی‌کرد، بلکه به حفظ پول و سرمایه‌ی خود می‌اندیشید. او همیشه در پی یافتن مشکلات مالی بود تا آنها را حل کند. این تنها اختلاف او با پدر بی‌پول بود که

همیشه از مشکلات فرار می‌کرد. پدر پولدار بیشتر اوقات گلف بازی می‌کرد و از این بازی برای حل کردن مشکلات مالی خود استفاده می‌کرد. تنها جمله‌ای که در سراسر عمرم از او شنیدم این بود که «پول تنها هدف من است.» در حقیقت مشکلات مالی‌ام به من نشان می‌دهند که چقدر موفق هستم و چقدر هوشمندانه آنها را حل می‌کنم. هرچه او پیرتر می‌شد، آسانتر به مشکلاتمان رسیدگی می‌کرد. هوش مالی پدر روزبه روز بالاتر می‌رفت و پول به سمت او سرازیر می‌شد.

پیشنهاد بازی

در فصل بعد قصد داریم پنج بخش هوش مالی را مفصل برایتان توضیح دهیم و بگوئیم که چگونه می‌توان آنها را در افراد مختلف و با شرایط گوناگون تقویت کرد. یادگیری و تمرین این پنج بخش کار آسانی نیست، اما می‌توانند تمام روزهای زندگی شما را تضمین کنند. در حال حاضر افراد کمی از این پنج اصل مطلع هستند. شاید حدود 5 درصد از افراد جامعه آنها را بدانند. اگر شما جزء آن 5 درصد هستید، در شرایط خوبی به سر می‌برید، اما اگر جزء 95 درصد باقی‌مانده هستید، باید وقت را غنیمت بشمارید و هرچه زودتر تحت آموزش‌های افزایش هوش مالی قرار بگیرید. زندگی من به طور کامل پرشده از روش‌های ذهنی که بتوانم

هوش مالی افراد را افزایش دهد. تاحالا با شکست‌های فراوانی روبرو شده‌ام و پول‌های زیادی را از دست داده‌ام، اما هرگز بی-تفاوت ننشسته‌ام و فقط به دنبال پیشرفت و ترقی هستم. در ابتدای اینکه کارم را آغاز کردم، دوستانم نسبت به من درآمد بالاتری داشتند. اما امروز اگر تمام آنها جمع شوند و پول‌هایشان را روی هم بگذارند، نصف پول من هم نمی‌شود. من به پول درآوردن به چشم یک بازی نگاه می‌کنم. زیرا آن هم مثل یک بازی فقط دوطرف دارد. بُرد و باخت. من دوست دارم چیزهای فراوانی یاد بگیرم تا بازی را ببرم. بازی من مانند بازی گلف پدرم نیست. بازی من متفاوت از آن است. بازی من بازی تجارت است و سرمایه‌ام آموخته‌های من است. شاید اگر روزی پیرشوم شور و اشتیاق حالا را از دست بدهم، اما چیزهایی بدست آورده‌ام که همیشه بامن می‌مانند.

چه کسانی باید وارد این بازی نشوند؟

آیا کسی را می‌شناسید که بخواهد وارد چنین بازی شود؟ جواب من این است که هرکسی حتی خود شما می‌توانید همین حالا وارد این بازی شوید. پولدار یا فقیر همگی می‌توانیم یکی از اعضای این بازی باشیم. تنها تفاوت بین افراد میزان آگاهی‌های آنها از روش‌های ادامه‌ی بازی است. اگر می‌خواهید بدانید که آیا شما می‌توانید

یکی از افرادی باشید که وارد این بازی شود، به سئوالات زیر پاسخ دهید:

R آیا به بازی‌هایی که مربوط به پول هستند، علاقه دارید؟

R آیا می‌توانید تمام تلاش‌تان را بکار ببرید تا برنده شوید؟

R آیا به یادگیری توجه می‌کنید؟

R آیا دوست دارید تا در بازی زندگی (شغل، تحصیلات و...) بهترین باشید؟

R آیا می‌خواهید شرایط خود را متفاوت‌تر از آنچه که هست، ببینید؟

اگر پاسخ شما به سئوالات بالا مثبت است، مطالعه‌ی این کتاب را ادامه دهید. اگر هم تردید دارید، ما به شما خواندن کتابهای ساده‌تری را پیشنهاد می‌کنیم. فقط به یاد داشته باشید که امروزه بازیکنان گلف بی‌شماری هستند که در ظاهر به این بازی علاقمندند و در این راه تلاش می‌کنند، اما فقط چند نفر از آنها حرفه‌ای شده‌اند و به موفقیت رسیده‌اند.

خلاصه

از سال 1971 تا 1974 قوانین و حقایق بسیاری درباره‌ی پول تغییر کردند. همین تغییرات باعث بوجود آمدن مشکلات مالی فراوانی شدند. متأسفانه، کشورها نتوانستند زندگی مردم را با